

پوزخندی زد : بخاطر بچه چی عوض بشه؟؟ هیچی عوض نمیشه فقط دردسرمونو زیاد میکنه

اخمی کردم : بسه دختر این حرفا چیه میزنی؟؟ چرا حمیدو قضاوت میکنی

تو بهش بگو... هیچ مردی تو دنیا وجود نداره از شنیدن خبر پدر شدنش ناراحت بشه !
بعدشم تو که تنهایی این بچه رو درست نکردی کردی؟؟؟

نگران چی هستی اصلا؟؟ امیدت به خدا باشه تازه با اومدن بچه زندگیتون شیرین تر میشه

سرشو تکون داد : نمیدونم

_چیو نمیدونی؟؟

محکم دستشو روی بالشت کوبید : من از بچه ها خیلی میترسم

میدونستم اینا همش بهانه ست ولی چرا داشت بهونه میاورد رو نمیدونستم!

کلی باهاش حرف زدم و بعد رفتم تو اتاقم... گوشیمو چک کردم یه پیام داشتم
متعجب بازش کردم از یه شماره ناشناس بود

نوشته بود " میشه فردا همو ببینیم؟؟"

نمیدونستم کیه برایش نوشتم : " شما ؟؟"

چند دقیقه بعد جواب داد: "جمال"

چند بار پشت سرهم پلک زدم چی داشت میگفت ، یعنی چی جماله! شمارمو از کجا
آورده؟؟ اب دهنمو پرصدا قورت دادم
عقلم میگفت قبول نکن اما دلم میگفت قبول کن

دلم میگفت بهش نزدیک شو... دلم میگفت اینبار نذار از دستت بره

ولی چه از دست دادنی ، اون که منو نمیشناخت اون که نمیدونست من همون گندمم
اون که نمیدونست من کیم! فقط الان یکی بهتر از زنش دیده میخواد باهاش ارتباط
برقرار کنه

اره مطمئنم که اینجوریه... چشمامو بستم از این جمال هوسباز متنفرم
جوابشو ندادم و لباسامو برداشتم و رفتم تو حموم

یه دوش گرفتم اومدم بیرون ، سر و صدا میومد از بیرون
سرسری لباسی تنم کردم و رفتم بیرون با دیدن حمید و ژینا که سر هم داد میزدن
چشمام گرد شد
اینا چشون شده؟؟

هیچی از حرفاشون نمیتونستم بفهمم! گیج و منگ بهشون نگاه کرده بودم
حتی چیزی که این وسط از حرفای حمید فهمیدم

این بود

–ژینا این بچه از کیه؟؟

ژینا گریه میکرد ، دادمیزد که این بچه ی توعه

ولی حمید زیر بار نمیرفت و میگفت بهم خیانت کردی!

یک لحظه از حمید بدم اومد، چرا اینجوری حرف میزد؟؟

با صدای شکسته شدن چیزی رشته ی افکارم پاره شد و هینی از ترس کشیدم

حمید انگار دیوونه شده بود کل اتاقشونو بهم میریخت و داد میزد

–کی وقت کردی بهم خیانت کنی هان؟؟ کی وقت کردی تخم حروم بکاری تو شکمت؟؟

ژینا رو زانوهایش افتاده بود و زجه میزد دیگه قسمی نبود که نخورده باشه که اون بچه
ماله حمیده ولی زیر بار نمیرفت

جلوتر رفتم! جرعت مداخله بینشونو نداشتم

–حمید به جون عزیزترین کسم ، به جون کسی که میپرستی من بهت خیانت نکردم
من که ۲۴ساعته جلوی چشم خودتم چطور خیانت میکردم هان؟؟؟

یهو حمید وایستاد و با چشمای ترسناکش که من از همینجا نزدیک بود سکتہ بزئم به
ژینا خیره شده بود

– پس این بچه از کیه؟؟

– این بچه از توعه بفهم حمید

محکم با کف دستش کوبید تو پیشونیش و غرید: د اخه لامصب من اگه میتونستم بچه
دار بشم تا حالا صدا تا توله پس انداخته بودم چی چپو زر زر میزنی هان؟؟؟

چشمام گرد شد ... ژینا بهت زده به حمید نگاه میکرد
چی داشت میگفت حمید بچه دار نمیشد؟؟ پس این بچه از کیه؟؟

ژینا اب دهنشو پرصدا قورت داد: تو دروغ میگی!

همین حرفش واسه دیوونه کردن مجدد حمید بس بود
بازم شروع کرد به عربده کشیدن ...

– تخم بگو این بچه کیهههه ، بگوو باکی خوابیدی این بچه ی کدوم احمقیه هاااان؟؟؟

چی واست کم گذاشتم که بهم خیانت کردی!! چیبیی؟؟؟؟